

زندگی، زن و دیگر هیچ

۱۳۹۴ بهمن ۱، پنجشنبه

زندگی، زن و دیگر هیچ!

کاوشی ریخت شناسانه در مبانی مشترک داعشیزم و لیبرالیسم

جامعه بسامان جامعه ای است اخلاق محور و نورمال و برخوردار از مناسبات متعارف و متعادل بین الانسانی. جوامع به احتساب شاکله دو جنسیتی مردانه - زنانه اش باید بر مناسبات ذاتی و در عین حال مدیریت شده و اخلاقی و متعادل بین این دو جنسیت استوار باشد و در غیر این حالت، برآیند هر گونه خدشه به چنین تعادلی منجر به جامعه ای نابسامان خواهد بود.

جامعه مردانه همان قدر عبوس و غیر اخلاقی و نابسامان است که جامعه سکس سالار و عشرت تبار با سویه های ظالمانه و آپارتایدی که طی آن بستر عیاشی بصورت ناهمگون نزد شهروندان توزیع شده باشد.

پرخاشگری بدیهی ترین برآیند در چنین جوامعی است.

تبار شناسی رفتارهای پرخاشگرانه موید ذاتی و تبعی بودن جوامع ناهمگون از حیث تعادل جنسیتی است.

جامعه ایده آل جامعه ای اخلاقی است با مختصات مسئولیت پذیری دنیوی شهروند در کنار اخرویت باوری و برسمیت شناختن تنانگی بهداشتی با لحاظ مدیریت و کنترل متعادل غرائز. (1)

سال 88 و در اوج شهرآشوبی سبزها در تهران در پاسخ به این ادعا که در تهران «خون» جلوی چشم جوانان سبز را گرفته. پاسخی دادم که هر چند موجبات تکدر خاطر سبزها شد اما ترشرویانه روند ماجرا و واقعیات میدانی نشان داد آن پاسخ عاری از حقیقت نبود و دامنه بحران در منطقه وقتی بعد از افول جنبش سبز به میلاد منحوس داعش و ماجراجوئی های این گروهک خلق الساعه در سوریه و عراق و اروپا رسید مشخص شد مخرج مشترکی بین داعش و سبزها و جمیع جماعاتی با

مختصات این دو وجود دارد که می تواند تامین کننده سوخت و موتور محرکه ایشان باشد.

در 88 و در پاسخ به آن ادعا نوشتم:

«آنچه که جلوی چشمان این بخش از سبزه را گرفته خون نیست. این فوران نارسائی های عاطفی و اختلالات جنسی نسلی است که بنا به دلائلی مشهود و روندی قابل فهم و تبعی، مبتلا به پرخاشگری اجتماعی ناشی از سرکوب نیازهای جنسی و ناتوانی در تامین چنان غرائزی شده اند.» همان چیزی که بشکلی مشهود و ملموس گریبانگیر بدنه ای از داعش در سطح نیروهای عملیاتی این جماعت شده و اسباب ابتهاج ناشی از پرخاشگری و خشونت ورزی ایشان را بنحو احسن فراهم آورده. (2)

برخلاف دعاوی موجود نباید و نمی توان پدیدهائی از جنس شهرآشوبی سبزه ها (لااقل در بدنه ماکسیممی برخی از اقشار جوان آن جنبش) یا توحش داعشیون را بنام هولیگانیزم و وندالیزم ناشی از تحقیر و حاشیه نشینی در موطن خود سند زد.

در خلاصه ترین شکل ممکن اهتمام اصلی در این پژوهش آن است تا با گرفتن مخرج مشترک از رفتارهای پرخاشگرانه جمعی در دهه معاصر و در ایران و منطقه و اروپا و آمریکا ریشه های این ناهنجاری رفتاری را از بطن سرخوردگی های جنسی کالبد شکافی شود.

بی قراران و بی نوایان و بی سهامان سه گانه ای است از اقشاری که در مناسبات اجتماعی بنا به «دلائلی مسموع» از سهم طبیعی عشق ورزی های طبیعی و متبوع شان محروم مانده و از خشونت و پرخاشگری در مقام تشفی خاطر روح آزرده و التیام کمپلکس های سکشوال خود بهره می برند.

– بی قراران ناظر بر اقشاری است که پرخاشگری شان ما به ازای محدودیت های حکومتی است و مناسبات عایق بندی شده ایشان با جنس مخالف از جوار منع های حاکمانه و فضاهای انقباضی آمرانه، ایشان را چون انبار باروتی مستعد انفجار اجتماعی و پرخاشگری گروهی در بزنگاه های خلق الساعه می کند.

بخش فربهی از پرخاشگری جوانان در شهرآشوبی های 88 ایران را می توان از میانه بی قرارانی گمانه زنی کرد که بمنظور تخلیه آدرنالین های انباشته و آغشته خود به چاشنی «کلافگی از مفصل بندی

های حکومت بین ایشان و جنس مخالف» از فرصت و بهانه «تقلب» بهره لازم و مکفی و فرصت شناسانه را بنحو احسن بردند. (3)

محمود فرجامی را یکی از صادق ترین از میانه چنان اقشار مستاصلی می توان یافت که آذر 90 و بعد از ناکامی جنبش سبزشان تاب از کف نهاد و صادقانه در روزنت بدین منوال صراحت ورزید که:

تقصیر قشر جوان و بخش عظیمی از جامعه نیست که روشنفکران دینی، اصلاح طلبان، ملی مذهبی‌ها و ایدئولوگ‌ها محسن نامجو گوش نمی دهند، آواتار تماشا نمی کنند، اسپرسو نمی نوشند، دوستی ندارند که برایشان در پارک گیتار بنوازند، دوست دختر یا دوست پسر ندارند، به اینترنت پر سرعت نیازی ندارند، رقص را جلف می دانند، وقت شان را با آّب بازی تلف نمی کنند، ابرو بر نمی دارند، به رنگ آمیزی در و دیوار شهرها اهمیت نمی دهند... نسل جوان می خواهد بشنود، بگوید، بخندد، بنوشد، برقصد، ببیند، زندگی کند. مساله ایران این نیست که کار نیست، آزادی نیست، رفاه نیست... در وهله اول این است که زندگی نیست. و زندگی را همان چیزهای کوچک و پیش پا افتاده ای تشکیل می دهند که نه در خبرها چندان ظاهر می شوند و نه در تحلیل های سیاسی. (4)

هر چند اعترافات فرجامی نیز اعتراف نبود و بیشتر بیان آرزوهای بود که توان انجام اش را نداشته و صرفا ادا و ادعایش را فریاد می زنند. (5)

جوانانی که ناکامی ها و اشتیاق های محقق نشده و ناتوانی در محقق کردن اشتیاق های خود را مبدل به اتهام و انتساب به یک عامل بیرونی کرده و بدینوسیله ناتوانی خود در کامیابی های خود را استتار و التیام می دهند. (6)

بالغ بر 10 سال پیش که جوانی از میانه همین بی قراران ناصادقانه در وبلاگ خود آورده بود:

«اکنون پنج سالی می شود که با هیچ زنی سکس نداشته ام و بشدت دلتنگ آنم تا صبح خود را در حالی آغاز کنم که زنی زیبا در بسترم آرمیده باشد و با بوسیدن اش در آغاز صبح عطر و حلاوت لب های با طراوت اش را در اعماق وجودم جاری کنم»
در آن تاریخ و در واکنش به چنان رویا اندیشی متوهمانه ای ذیل نوشته ایشان تصریح داشتم:

جنابعالی به قطع و یقین نه تنها پنج سال بلکه هرگز و با هیچ زنی

در طول عمر خود هم بستر نبوده اید تا بدانید با بوسیدن صبحگاهی معشوق تان مجبورید بجای عطر و رایحه دل انگیز لبانش، بوی تعفن دهان ایشان را تحمل فرمائید! همچنانکه آن علیا مخدره نیز محکوم به تحمل بوی تعفن دهان شما قبل از مسواک صبحگاهی خواهند بود!!! مشکل شما آن است که در دنیای تخیلی تان «تولیدات هالیوود» را واقعاً باور کرده اید که در آن جناب «براد پیت» سینی صبحانه را در بستر برای «آنجلینا ژولی» آورده و آن علیا مخدره نیز با همان آرایش دست نخورده گیسوان و رژ لب دست نخورده از شب قبل با لبخندی ملیح شوی خود را میهمان عطر دل انگیز بوسه داغ خود می نمایند!

تخیلی زیبا و دل انگیز که شوربختانه عاری از واقعیت است. (7)

– بی نوایان لایه دیگری از ناکامان جنسی اند که در سنگر خشونت و پرخاشگری تشفی خاطر می جویند. ایشان را می توان از میانه اقشاری گمانه زنی کرد که از لحاظ شخصیتی و رشد عاطفی و ناشی از تربیت نادرست و ناقص در سنین رشد و تکوین شخصیت محروم از اعتماد بنفس شده و بالتبع فاقد جنم سالم و توانمند در ایجاد رابطه سالم و مناسب با محیط پیرامونی و بالاخر رابطه با جنس مخالف بمنظور تامین حوائج عاطفی و ذاتی خود می باشند.

بینوایان ذیل اقشاری معنا می شوند که ناتوانی جنسی و اختلالات شخصیتی خود در ایجاد مناسبات سالم و عاطفی با جنس مخالف را با توسل به خشونت و بعضاً تجاوزهای جنسی التیام می دهند.

اظهارات «دیوید لوی» متخصص هوش مصنوعی که متخصص ساخت سکسبات (سکس-روبات) است موید جدی بودن ناتوانی شخصیت چنین اشخاصی در تامین حوائج تنانه خود با جنس مخالف است. وی در مصاحبه با «هافینگتون پست» میگوید:

«مردم از من می پرسند چرا فکر می کنم رابطه جنسی با یک روبات بهتر از رابطه با یک انسان است. آنها اصلاً متوجه نیستند که برای بسیاری از مردم داشتن رابطه با انسان های دیگر بسیار سخت و حتی ناممکن است. برای آنها سوال این نیست که رابطه با انسان بهتر است یا رابطه با یک روبات. برای آنها مسئله این است که آیا باید با یک روبات رابطه داشته باشند یا اصلاً هیچ رابطه ای نداشته باشند.»

غالب جرائم و تجاوزات جنسی در دنیا تعلق به افرادی دارد که از یا بش شریک جنسی خود از طریق عرفی و بهداشتی محروم اند و خشونت و سکس تجاوزکارانه را در مقام محملی برای مهار لهیب شعله های سرکش شهوت جنسی خود بر می گزینند. تندخویی و پرخاشگری این جماعت لزوماً منحصر در مناسبات جنسی نیست و در عموم رفتارهای فردی و اجتماعی و واکنش های محیطی ایشان ردی از پرخاشگری و تندمزاجی و عصبانیت قابل رویت است.



کاریکاتور ما نا نیستانی نیز هر چند در قالب طعنه به جبهه مقابل بود اما به اعتبار رد مشهود طراحی های جنسیتی ایشان، آن طرح را باید و می توان در مقام «حدیث نفس» برسمیت شناخت.

نیک آهنگ کوثر کارتونیست بوضوح ناراحتی است که می توان ایشان را به عنوان مصداقی برجسته از جماعت «بینوایان» گزینش کرد. بنا بر اصل «کشف موثر از اثر» و با تامل بر وجوه تیپیک و موجود در آثار «کوثر» کولازی پر وضوح از لایه های شخصیتی ایشان در دسترس قرار دارد که زخم داری و رنجوری روحیات و خُلقیات و نژندی های لایه های پنهان شخصیت ایشان را در آثارش بازتاب می دهد. در جرز و جدار غالب طراحی های کارتونی و کاریکاتوری کوثر روحی سرکش و عصیانگر، عصبی، پرخاشگر و بعضاً اروتیک و سکشوال قابل رویت است. (8)

مشارالیه مبتلا به نوعی روان پریشی پرخاشگرانه و اروتیک است ... و به اقرار خود کودکی اش را در فضائی کاملاً متفاوت و بعضاً متناقض با محیط مذهبی ایران در ایالات متحده گذرانده و علی رغم آنکه به اعتراف صادقانه اش در کودکی با دیدن نشریات پورنوگرافی، دختران هم سن و سال خود را به بهانه عکاسی عریان می کرده و از ایشان تصویر برداری می کرده اما همین جوان در خاطرات خود آنقدر صراحت داشته تا بگوید: در سنین بلوغ از ایجاد ارتباط با جنس مخالف ناتوان بوده و بعضاً در مناسبات اجتماعی خود رویکرد گریزان از نسوان را داشته و سعی می کرده از ایشان فاصله بگیرد ... چیزی مصداق همان پرخاشگری که فروید نشانه آن را در ناکامی های جنسی معرفی می کند که بوضوح در رفتار کوثر قابل مشاهده است تا جایی که وی صراحتاً تا همین اواخر نام وب سایت خود را «یادداشت های یک تبعیدی عصبانی» گذاشته بود. (9)

مطابق اعلان «مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی ایران» ذیل گزارشی با عنوان «ازدواج موقت و تاثیر آن بر تعدیل روابط نامشروع جنسی» در سال تحصیلی 1386-1387 از 141552 دانش‌آموز (دختر و پسر) دوره متوسط در کل کشور تعداد 24889 نفر (17.5 درصد) دارای روابط همجنسگرایی (لواط و مساحقه) بودند. آماری که می‌تواند شاخصی از اختلالات شخصیتی اقشار جوانی را نمایندگی کند که در ایجاد رابطه سالم با جنس مخالف ناتوان اند. (10)

شعر «می بوسمت» از شاعر جوان «علیرضا شاکرانه» شرح حالی است وثیق از ناکامی‌های قابل فهم و ترحم این بخش از اقشار مبتلا به بی‌نوائی:

دوستت دارم عزیزم بی امان می بوسمت

بی مکانم که تو را در هر مکان می بوسمت

پارک ملت یا که جمشیدیه لای بوته‌ها

یا نشد در مستراح رستوران می بوسمت

در آسانسور چون فضا خوب و زمانش اندک است

می زنم هی دکمه‌ها را تو امان می بوسمت

گر خدا قسمت کند با هم زیارت می رویم

توی ولوو تا خود قم جمکران می بوسمت

فینگلیسی ساده ترکی آمریکایی یا فرنچ

لب فقط ترکن ببین با هر زبان می بوسمت

می شود فاش کسی آنچه میان من و توست

موقعی که با فشار و پرتوان می بوسمت

درد بعد از ماچ خالی را چه می دانی که چیست

مردم و با این شرایط همچنان می بوسمت

با خیال بودند می روم حمام و بعد
چشم خود می بندم و صابون زنان می بوسمت!
شک ندارم با همین منوال اگر ما سر کنیم
عاقبت با عینک ته استکان می بوسمت!
پشت پرده جای امن و بی نهایت راحتی است
بعد برنامه بمان سطح کلان می بوسمت

<http://bit.ly/2l92A7o>

– بی سهامان سومین و آخرین گروه از جماعت پرخاشگران از این نوع اند که ریشه های خشونت ورزی و پرخاشگری ایشان به نداشتن سهم مورد وثوق از شادکامی و کامیابی های اجتماعی و اروتیک ذیل مناسبات و لایه بندی های ناعادلانه اجتماعی، بازگشت دارد. همین بی سهمی به اندازه کافی برخوردار از قوت هست تا احصاء کننده نوعی پرخاشگری اجتماعی و تندخویی فردی ناشی از حس تعلیق و بی تعلقی به سازمان اجتماعی و مناسبات حاکم بر این سازمان اجتماعی را در ناخود آگاه ایشان باشد.

پدیده ای مانند «اکبر گنجی» و امثال اکبر گنجی در انقلاب اسلامی ایران را می توان مصداقی قابل استناد از میانه چنین اقشاری تلقی کرد که با وثاقت این بخش از پرخاشگری اجتماعی را نمایندگی می کردند. هم چنان که پدیده «داعش» نیز در کنار امثال «گنجی» مصداق دیگری از ورژن پرخاشگری با خاستگاه بی سهمی در مناسبات اجتماعی محل اقامت ایشان است.

واقعیت آن است که همه حاملان انقلاب اسلامی ایران برخوردار از خودآگاهی و عمق اندیشگی هم تراز با رهبری انقلاب و صحابی رهبری انقلاب نبودند و انقلاب در یارگیری خود بصورتی قهری برای اقشاری نیز که دغدغه شان در پیوستن به انقلاب برخوردار از خاستگاهی روان نژدانه و هیستریک بود نیز آغوش گشائی کرد.

بالغ بر 8 سال پیش در توصیف روحیات و چیستی روحیات پرخاشگرانه «اکبر گنجی» بعد از آنکه نامبرده تعریضی ناصواب به آرای دکتر علی شریعتی زد بر این نکته تصریح داشتم که:

مشکل گنجی قبل از آنکه شریعتی و آموزه های وی باشد بازتابی از نوعی روان نژندی پرخاشگرانه است که مخرج مشترک کسر قابل اعتنائی

از انقلابیون سال 57 بوده و می باشد. ادعائی که برای اثبات اش، گنجی خود بهترین معبر را در اختیار مدعی قرار می دهد ... اعتراف صادقانه و شجاعانه گنجی در انتهای بخش دوم مقاله «تبارشناسی انقلاب 1357» فکت مهم و قابل استنادی از ریشه های شکل گیری روحیه پرخاشگرانه وی و آن دسته از از جوانانی است که در پروسه انقلاب 57 توانستند در کنار انقلابیون اصیل و حرفه ای از فرصت انقلاب استفاده ابزاری جهت تخلیه کمپلکس های جنسی و روانی خود کنند. گنجی آنجا که در پایان بخش دوم مقاله تبارشناسی انقلاب 57 صادقانه اعتراف می کند: من به نسلی تعلق دارم که شریعتی بت شان بود. با او زندگی می کردیم ... با او اشک بر چشمانمان جاری می گشت. او عشق دوران جوانی ما بود. ما که در کوران مبارزه نمی توانستیم عشق را تجربه نمایم.» گنجی در اینجا با سلیس ترین و رساترین شکل ممکن عوامل تکوین شخصیت معترض و پرخاشگر خود و انگیزه ناخودآگاه خود از حضور در صف انقلابیون را فریاد می کند. این ویژگی تعلق انحصاری به شخص گنجی نداشت و کسر قابل توجهی از جوانان دهه 50 که خاستگاه فرودستانه و حاشیه نشین در مناسبات شهروندی حاکم در دوران پهلوی را داشتند کما بیش مبتلا به چنین سندرومی بودند و انقلاب فرصت مغتنمی بود تا ایشان با پیوستن خود به صف انقلابیون مطالبات سرکوب شده خود را از طریق پرخاشگری فریاد و تخلیه نمایند. (11)

شخصیت تیپیک «ماريوس» در نوول بینوایان اثر «ویکتور هوگو» شاخصی قابل استناد از گنجی هائی است که در جستجوی «کوزت» های از ایشان مضایقه شده با پیوستن به امواج خروشان انقلاب روح ناآرام و سهم مضایقه شده شان از لذت ها و عشرت های جنسی و کامیابی ها و کامجویی های فردی خود در نظام پیشین را از طریق انقلابیگری و خشونت و پرخاشگری به التیام و تسکین برسانند. تنها تفاوت پرخاشگری و خشونت ورزی گنجی های ایرانی با داعش های فعلی جنس خشونت و بستر پرخاشگری ایشان است. «نوستالژی» بستر مشترک انعقاد نطقه پرخاشگری و خشونت نزد حاملان خشونت از منتهی الیه لیبرالیسم مدل گنجی ها تا سلفیزم مدل داعشی ها است. نوستالوژی نوعی افسردگی Depression است که غالباً مهاجرانی بدان مبتلا می شوند که در غربت فاقد توان و تبحر لازم جهت مستحیلی در جامعه محل زندگی شان اند. این افسردگی عمدتاً بدلیل ناتوانی ایشان در کلامت به زبان رائج در کشور محل اقامت شان عارض شده و بالتبع ناشی از همین ناآشنائی با زبان محل اقامت، ایشان محروم از آن می مانند تا ضمن ایجاد رابطه توأم با مفاهمه با «محیط جدید» بتوانند با مشارکت توأم با موفقیت در مدارج زندگی و

خلق خاطرات خوش و شادکامانه از محملی قابل توجیه و پسند برای کسب رضایت و تشفی خاطر از اقامتگاه نوین شان برخوردار شوند. طبیعتاً انسانی که نتواند با محیط جدید ارتباط کلامی ایجاد کرده و بالتبع نتواند با چنین کلامتی در آن محیط نوین مستحیل شده و با کسب مدارج موفقیت برخوردار از خاطرات خوش شود چنین انسانی ناخواسته دچار افسردگی و درونگرایی خواهد شد. (12)

عطف به نظریه «ناکامی- پرخاشگری» ژان دولارد^۱ روان‌شناس آمریکایی «خشونت» واکنشی است در مقابل محرومیت و این محرومیت است که واکنش‌های خشن و تند ضداجتماعی را تمهید می‌کند. این روند و پروسه ای است که پیش از این مبتلابه غرب قرون وسطی نیز بود و در آن مقطع و متأثر از مناسبات زن ستیزانه و سکس مذموم انگارانه کلیسای عصر اسکولاستیک، اصحاب کلیسا مروج قرائتی خشن و پرخاشگر از آئین مسیحیت شده بودند که در عالی‌ترین سطح قائم به خدائی دژم و کلیسایی با رسالت اشاعه اخافه نزد مومنان بود. اینکه در قرون وسطی مومنان مواجه با کلیسایی بودند که برخوردار از پیامبری است که به باورشان محصول لقاح مطهر بین مریم (ع) با خداوند است! هم چنانکه پیامبرش نیز بدون کسب لذت همبستری با هیچ زنی مصلوب ظالمین شده! طبعاً تبعات و فهم چنین باور و قرائتی در کلیسا منجر به سرریز مذمومیت سکس و مذمومیت آمیزش جنسی بین زنان و مردان شد. تبعاتی که به بروز پدیده ای در اندیشه دین ورزانه مسیحیت کاتولیک منجر شد تحت عنوان «کشیش» و «راهبه» که هر دو عالی‌ترین سطح عبادت خود را در امتناع از ازدواج و هم بستری با جنس مخالف قرار می‌دادند.

مونالیزای داوینچی را می‌توان نخستین و جدی‌ترین اعتراض ایهامی امثال داوینچی به آن قرائت متصلب و زن ستیز و سکس‌گریز کلیسای رم محسوب کرد. ژوکوند را می‌توان برخلاف پروپاگانداي اصحاب هنر بدون هیچ معنایی راز آلود، نخستین و جدی‌ترین واکنش داوینچی بنمایندگی از جماعت کلافه شده و فغان برآمده از دنیای عبوس و زن ستیز و سکس‌گریز کلیسا تلقی کرد. پرتره زنی فربه با سیمائی نچندان زیبا و لبخندی سرد که با هیچ معیار و استاندارد زیبا شناسانه ای نه می‌توان او را در زمره پری‌وشان و زیبا رویان تلقی کرد و نه لبخند او را لبخندی متفاوت و محیّرالعقول و راز آلود، دید یا فهم کرد. اما آنچه مونالیزا و لبخندش را به درست در صدر آثار کلاسیک نقاشی جهان قرار داد؛ سنت شکنی و بدعتی بود که داوینچی در کانون مناسبات هنری عبوس و ترش رویانه کلیسای قرون وسطا بوجود آورد. اهمیت «ژوکوند» سنت شکنی داوینچی در ترسیم تصویر زنی بود که تا

پیش از این در سنت ترسیم گری کلیسا نگاه غالبش متکی بر ترسیم و صورتگری ترشرویانه و مذمومانه و خوفناک از دنیا بود و اکنون داوینچی بدعت گذارانۀ تصویر گر چیزی شده (زن) که تا پیش از این مذموم بود و ممنوع اما اینک محبوب است و خوشرو و خندان. (13)

خوانشی نوین از زن که منجر به رشد اصالت زیبایی و بدعتی نوین در معاشقه و سکس ورزی با این پدیده نرم تنانه نزد مردان شد. خوانشی که مُراد آن از سکس لزوماً مترادف با یک هم خوابگی تکلیفی با جنس مخالف نیست و کل فرآیند مغازله و معانقه و معاشقه و مکالمه و ملامسه را در بستری از لطافت را عهده داری می کند.

در بستر چنین خوانش نوینی از مفهوم زن و سکس و عشق بود که موجی از ادبیات و هنرهای مترادف با این سه، دوران مدرنیته را از خود انباشت و بعد از ترویج چنین خوانش نوینی از زن بود که مدرنیته غربی بسرعت و کثرت مواجه با آثاری بدیع و شکیل از عشق و عشق ورزی است که تا پیش از این در احاطه الیگارشئ سکس ستیزانه اولیای کلیسای متعصب کاتولیک قرار داشت.

رُمان های عاشقانه ای مانند «رومئو و ژولیت» اثر شکسپیر و «غرور و تعصب» جین آستین و «گتسبی بزرگ» اسکات فیتزجرالد و «جین ایر» شارلوت برونته و «دفتر خاطرات» نیکولاس اسپارکس و «بربادرفته» مارگارت میچل و «بلندی های بادگیر» امیلی برونته و «آنا کارنینا» لئو تولستوی جملگی واکنش طبیعی کاتبانی بود که متأثر از افراط های زن ستیزانه و سکس گریزانه کلیسای قرون وسطی به استقبال زن و سکس و عشق در گشاده دستانه ترین تعریف ممکن رفته بودند.

در این میان گزاره کلیدی «آرتور کوستلر» دال بر آنکه «همه دختران انقلابی سیندرلاهایی هستند که در هیچ مجلس رقصی از ایشان دعوت به عمل نیآمده» هر چند ناظر بر این واقعیت بود که پرخاشگری محصول ناتوانی در مناسبات دلبرانه و جلوه گرانه و اروتیک است. اما نکته مغفول و غفلت مرد رندانه کوستلر آنجاست که تعمداً از نشان دادن نیمه دوم و خالی لیوان امتناع ورزیده و آن ناصوابی القاء و شانیت «نگاه سیندرلا سالارانه» در مناسبات اجتماعی است!

نگاهی فاسد که قهراً منجر به دامن زدن به واکنش های پرخاشگرانه و نامتعارف نزد اقشاری می شود که بصورت ذاتی محروم از استانداردهای نظام سیندرلا پسند و باربی سالاراند و ایضاً دامن زننده ذائقه سیندرلا خواهی و باربی پسندی نزد مردانی می شود که «از قبل» ذائقه سکشوال ایشان را تعریف و مدیریت کرده اند.

بدآیندی که بصورتی اجتناب ناپذیر مروج پرخاشگری و ظهور پدیده های نامتعارفی نظیر «فمنیسم» یا «لزبین ایزم» نزد زنان و

«داعشیزم» نزد مردان شده است. (14)

بر این اساس «داعش» و «داعشیزم» را باید پدیده ای مدرن و محصول طبیعی مدرنیته مَعْرُوج و نا عادلانه ای محسوب کرد که در بطن خود فرزند خلف «ناموزونی لیبرال دمکراسی غرب» را نطفه آمائی می کند.

بدین منوال گزاره کوستلر را باید این گونه دوباره خوانی کرد که: رفتارهای پرخاشگرانه اجتماعی محصول تبعی مناسبات «سیندرلا سالارانه ای» است که ذیل آن شاهزادگانی که نه قصری در اختیار دارند و نه مُکنتی دارند و نه رقصی بلدند تا بدانوسیله «پارتنر مطلوب» خود را به رقصی مشترک دعوت کنند، آنک بمنظور انتقام کشی از چنان نظم نامطلوبی متوسل به پرخاشگری و خشونت می شوند.

نقطه عزیمت بین پرخاشگری با خاستگاه لیبرال و پرخاشگری با خاستگاه داعش در زمینی است که «این دو» روح سرکش و مجروح خود را در آن زمین به التیام می رسانند. به عبارت دیگر لیبرال های سرخورده برای تخلیه پرخاشگری خود از «دیوار سیاست» بالا می روند و هم زاد شان در داعش «دیوار جنایت» را برمی گزینند.

در این که اقشار لیبرال مهاجرت کرده به غرب در کنار اقشار سنتی مهاجرت کرده به غرب برخوردار از رنج مشترک ناکامی های و بی وقعی های محیطی اند تردیدی نیست. اما لیبرال های مهاجر در غرب هر چند مانند سنتی ها هر دو در شوق پیوستن به بهشت سیندرلا سالار و خوشبختی وعده داده شده در غرب پای به این جغرافیا گذاشتند اما لیبرال ها اعم از ایرانیان و اعراب و هندوان و افغانستانی و ... وقتی برای خود محلی از اعراب نزد صاحبان آن شهر فرنگ ندیدند و بخاطر لهجه های نامتعارف و مغلوپ انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و زبان الکن و فقد استانداردهای سیندرلایی و شاهزادگی مطمح نظر غربی ها، مورد طعن و تحقیر و بی وقعی میزبان قرار گرفتند در لاک خودبسندگی فرو رفته و با تجمیع در کلنی های هم زبانان از دیوار کوتاه سیاست بالا رفته و با مواضع شاذ و اتخاذ رویکردها و گویش های تند و رادیکال سیاسی از این طریق دست به پرخاشگری زده و موجبات تشفی خاطر خود را فراهم کرده و می کنند. همان کاری که عقبه ایشان در موطن خود بدان اهتمام می ورزند.

اما ماجرا نزد اقشار مهاجر با درون مایه های اسلام سنتی که عمدتاً از شمال آفریقا و در شوق پیوستن به بهشت غربی و سیندرلاهای آغوش گشوده فرضی به اروپا و آمریکا مهاجرت کردند متفاوت است. با توجه به قشربندی منحصر بفرد نیروهای پیوسته به داعش و با توجه به نقشه پراکندگی الحاق این نیروها از اروپا و آسیا به داعش در سوریه و عراق می توان بوضوح تفاوت نیروهای رزمی و انتحاری داعش در منطقه را شناسائی کرد.

صرف نظر از بدنه فرماندهی داعش که عمدتاً به بعثیون عراقی بجا مانده از حکومت صدام تعلق دارد و صرف نظر از حامیان مالی و لجستیک و سیاسی ایشان در ریاض و اسلامبول و واشنگتن و تل آویو، انتحاری های داعش عموماً خاستگاهی منطقه ای داشته و غالباً نیروهای مغزشوئی شده از مدارس سلفی افغانستان و پاکستان و عربستان اند که در شوق پیوستن به عشرتکده اخروی دست به عملیات انتحاری می زنند اما نیروهای رزمی داعش که افرادی بشدت خشن و در عین حال زن باره اند تعلق به مهاجران از اروپا و آمریکا دارند که در خلسه پرخاشگری ناشی از ناکامی های جنسی و محرومیت های اجتماعی مبتلابه در غرب دست به خشن ترین رفتار در کشتار قربانیان خود در کنار تجاوزات جنسی تحت عنوان «جهاد نکاح» زده تا از این طریق فردیت سرکوب شده و شهوت ارضاء نشده خود را التیام دهند.

مطابق نتایج مطالعات دانشگاه زوریخ در پروژه تحقیق بر «بستر و خاستگاه عاملان عملیات انتحاری در گروه های تروریستی» مهم ترین عناصر مشترک بین نیروهای انتحاری 3 عامل فقر مالی و بی کاری و فقر فرهنگی است که عمدتاً نیز به آسیای مرکزی و جنوبی و تاجیکستان و پاکستان و هندوستان و افغانستان تعلق دارند.

اما این پراکندگی در میانه اصحاب رزمی و عملیاتی داعش تفاوت معناداری با چریک های انتحاری داعش دارد.

مطابق اذعان مقامات اطلاعاتی آمریکا حدود 20 هزار شبه نظامی خارجی که دست کم 3400 تن از آنان از کشورهای غربی هستند به داعش پیوسته و هم اکنون در خط مقدم عراق و سوریه مستقر شده اند. بنا به گزارش پایگاه اینترنتی راشاتودی 150 تن از این 3400 افراد خارجی که به داعش پیوسته اند آمریکایی بوده که وارد محل درگیری ها در سوریه و عراق شده اند.

مرکز مطالعات بین المللی افراط گرایی و خشونت سیاسی انگلیس نیز در اکتبر 2013 ضمن انتشار گزارشی تاکید کرد که 11 هزار تروریست مسلح از 74 کشور جهان در صفوف گروه های مسلح تروریستی در سوریه فعالیت دارند که 2.800 نفر آنها دارای تابعیت کشورهای اروپایی و مابقی از کشورهای منطقه خاورمیانه هستند.

«سلامة الخفاجی» کمیساریای عالی حقوق بشر عراق در خصوص ویژگی های رفتاری این بخش از تروریست های داعش می گوید: گروه تروریستی داعش

در شهر موصل با زنان مانند کنیز رفتار می‌کنند و این گروه‌های تروریستی به زنان موصل به چشم کنیز و غنیمت جنگی نگاه می‌کنند.

جهاد نکاح ترفند جنسیتی این گروه از کامجویان جنسی داعش است که از آن طریق می‌کوشند ناکامی‌های جنسیتی خود را التیام دهند. در همین راستا بود که «محمد العریفی» یکی از مفتی‌های سرشناس وهابیت عربستان با صدور فتوایی اعلام کرد که حتی زنان شوهردار هم می‌توانند تن به جهاد نکاح بدهند و متعاقباً شیخ «ناصر العمر» از شیوخ سلفی سعودی با صدور فتوای جدید، «جهاد نکاح با محارم» را نیز حلال اعلام کرد!

این در حالی است که مطابق ادعای «ادوارد اسنودن» عضو سابق سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا «ابوبکر بغدادی» سرکرده داعش نیز گرفتار بیماری پدوفیلیا (کودک آزاری) است.

بنا به گفته اسنودن: نگهبانان زندان “بوکا”، در گزارش‌های خود به “سیا” تاکید کرده اند که بارها بغدادی را در حال تجاوز جنسی بازداشت کرده اند که این امر موجب گشته تا او را از دیگران دور کنند.

براساس گزارش گروه ضدداعش (RSS) میزان تمایلات جنسی اعضای داعش به شدت فزاینده و روبه طغیان است و نوع رفتارهای آنها نشان از سادیسم جنسی این افراد دارد. استفاده منحرفانه از لباس‌های زنانه (معروف به رفتارهای فتیش)، بهره‌گیری از قرص‌های جنسی به خصوص ویآگرا و همچنین ازدواج با چندین زن در مدت بسیار کوتاه (بدون رعایت حدود شرعی) و تجاوزهای گسترده و دسته جمعی از دیگر جنایات داعشی‌ها در مناطق تحت کنترل است.

تصویر منتشره از جسد «ملا بسام» فرمانده مخوف یکی از گردان‌های داعش در بعقوبه با خالکوبی یک زن نیمه برهنه روی بازوی چپ این تروریست موید لاقیدی دینی این جماعت و خاستگاه‌های لمپنی ایشان است.

گزارش منتشره از «علی نصری» تحت عنوان «اسلام بانلیو» در فردای عملیات تروریستی علیه نشریه «شارلی عبدو» در پاریس درک و خوانشی واقع بینانه از جنس و چیستی پرخاشگری و خشونت نامتعارف پدیده

داعشیزم را در دسترس قرار می دهد.

«... اسلامی که نه سنی است و نه شیعه و نه وهابی و نه برآمده از تفاسیر بنیادگرایانه شناخته شده از اسلام بلکه اسلام «banlieue» یا اسلام حومه های فقیرنشین شهری فرانسه است. اسلامی که محصولی است از بحران هویت جوان های مغربی تبار فرانسه و انباشته از خشم و عقده های حاشیه نشینی و الگوهای رفتاری و ساختار تشکیلاتی گنگ (gang) های خیابانی آمریکایی است. جوان «مسلمان» حومه نشین شهرهای فرانسه، نه فرانسوی است و نه عرب، زبان فرانسه را با لهجه غلیظ عربی صحبت می کند اما غالباً قادر نیست حتی یک جمله به زبان عربی صحبت کند! شیوه بیانش موسیقی «رپ» خیابانی اعتراضی و خشمگین به سبک سیاه پوستان گتوهای آمریکاست، محل تجمع با هم کیشانش نه مسجد است و نه نماز جمعه و نه مجالس دعا بلکه گوشه و کنار خیابان ها و در دایره های موتور سواران با بطری مشروب یا نخ حشیشی در دست که به نوبت در بین شان می چرخد. نظم گروهی، سلسله مراتب قدرت درون سازمانی، پوشش یونیفرم، فعالیت های غیرقانونی (مثل خرید و فروش مواد مخدر)، حمل سلاح های سرد و گرم، حس همبستگی با سایر اعضای گروه (مثل «برادر» خواندن یکدیگر) و سایر آیین ها و خرده فرهنگ های خیابانی، آنها را به مراتب بیشتر شبیه به گنگ های خیابانی آمریکایی می کند تا به اقلیت های مذهبی.

شهر پاریس، مانند کلان شهرهای دیگر از لایه های متعددی تشکیل شده که سطحی ترین آن همان نمای تاریخی و فرهنگی و توریستی شهر است که اکثر مردم پاریس را به همان می شناسند. اما در لایه های زیرین آن دینامیسم اجتماعی بسیار خشن و متشنجی وجود دارد که شاید در کمتر شهری از جوامع «پیشرفته» بتوان نظیر آن را مشاهده کرد ... در دهه 80 و 90 میلادی شهر پاریس بین چند «گنگ» حومه نشین تقسیم شده بود؛ یکی گروه «skin-head» ها بود که از جوان های سفیدپوست نژادپرست تشکیل می شد که موهای سرشان را از ته می تراشیدند و علامت های خاص خودشان را روی بازوها و شانه هایشان خالکوبی می کردند و فعالیت اصلی شان «شکار» عرب ها و آفریقایی ها در کوچه و پس کوچه ها و ضرب و شتم وحشیانه آنها بود. این گروه رعب و وحشت زیادی در میان جوانهای خارجی ایجاد کرده بود و شایعات زیادی در مورد انواع شکنجه هایی که بر قربانیان شان اعمال می کنند دهان به دهان می گشت.

گروه دیگری بود به اسم «Starters» که کاپشن های مارک «استارتر»

می پوشیدند و چاقو و پنجه بوکس و اسپری فلفل و بعضاً^۵ سلاح های گرم نیز حمل می کردند و کارشان زورگیری^۶ لخت کردن و دزدیدن لباسها و کفشهای مردم در خیابان بود. این گروه هم زورش بیشتر از هر کسی به عرب ها و آفریقایی ها می رسید چرا که می دانستند آنها در هیچ شرایطی به پلیس مراجعه نخواهند کرد و اگر هم بکنند شکایت شان به جایی نخواهند رسید.

گروه دیگری بود به اسم «Zoulous» که از جوان های سیاه پوست آفریقایی تشکیل شده بود که برای دفاع از خود در برابر گنگ های نژادپرست موجود - والبتة خشونت سیستماتیک پلیس فرانسه و به ویژه نیروهای خشن CRS - گرد هم آمده بودند. اعضای این گروه گردن بند های درشتی با طرح قاره آفریقا به گردن می انداختند و نزد خود تعصب عجیبی نسبت به هویت آفریقایی و سیاه پوست بودنشان ایجاد کرده بودند و غیرخودی را در میان خود راه نمی دادند. بسیاری از جوانان عرب سعی می کردند که با اعضای این گروه ارتباط دوستی برقرار کنند تا شاید از حمایت آنها بهره مند شوند. اما نه آفریقایی ها عرب ها را «آفریقایی» می دانستند و نه خود عرب های مغربی هویت «آفریقای شمالی» خودشان را برسمیت می شناختند و می توانستند با سایر آفریقایی ها ارتباط برقرار کنند.

خطر دیگری که خارجی ها و به ویژه عرب ها را تهدید می کرد - که شاید از سایر خطرهای هم بزرگتر بود - خشونت خود پلیس فرانسه و بویژه نیروی ویژه CRS علیه آنها بود. اصطلاحی در میان ماموران پلیس CRS رایج بود که به آن ضرب و شتم بدون لکه (sans bavure) می گفتند. در این روش، ماموران پلیس سعی می کردند فرد دستگیر شده را طوری مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار بدهند که بیشترین آسیب ممکن را ببیند؛ اما حتی الامکان هیچ آثاری از آن بر بدنش باقی نماند تا نتواند از طریق قانونی پیگیری کند. فشار دادن گلو تا مرز خفگی، دستبند زدن به دست ها در حالت های دردناک به مدت های طولانی، پیچاندن انگشتها تا مرز شکستگی، زدن سیلی های ریز و متعدد بر سر و صورت، تهدید با اسلحه و تحقیرها و فحاشی های لفظی از روش هایی بود که ماموران پلیس فرانسه بعضاً با خنده و شوخی و برای مسابقه دادن با یکدیگر علیه جوان های عرب بکار می بردند. در چند مورد این شیوه عمل باعث مرگ قربانیان شده بود که اعتراضات خشونت آمیز متعددی را در سطح شهر در پی داشت. در آن سالها جوان های «Melon» به معنی «خربزه» - اصطلاحی که فرانسوی ها در زندگی روزمره و حتی در برنامه های تلویزیونی شان عرب ها را بدان خطاب می کردند - در

موقعیت ضعف شدیدی در جامعه فرانسه زندگی می کردند. از یک طرف تحت سرکوب مدام سیستم سیاسی / اجتماعی / اقتصادی / امنیتی/ رسانه ای فرانسه بودند که تمام همتش را برای تحقیر کردن و در حاشیه نگه داشتن آنها بکار می برد و مجال هیچ گونه رشد و ترقی به آنها نمی داد و از طرف دیگر فضای زندگی روزمره آنها به شدت خشن و تهدیدآمیز و دشوار بود. شاید در چنین بستری بود که «اسلام بانلیو» به عنوان یک سیستم هویتی/ گانگستری رفته رفته شکل گرفت تا امروز که تبدیل به شاخه ای از «تروریسم» در دل جامعه فرانسه شده است.

اولین باری که بروز اسلام بانلیو را به چشم خودم دیدم در برخورد غیرمنتظره یکی از همکلاسیان عربم به اسم عبدل با خواهرش ثریا بود. عبدل نوجوانی تونسی تبار بود که در فرانسه بدنیا آمده بود و علاقه زیادی داشت که در آن جامعه احساس تعلق کند. او مثلاً طرفدارن دو آتشه تیم ملی فوتبال فرانسه شده بود و آنقدر در تشویق آن افراط می کرد که بعد از هر مسابقه تا روزها صدایش گرفته بود و نمی توانست صحبت کند. عبدل علاقه زیادی هم به پارتی های شبانه پاریس داشت و در هر آخر هفته بهترین لباس هایش را می پوشید و همراه گروهی از دوستانش به وسط شهر می رفت تا شاید در میان فرانسوی ها جایی پیدا کند. او حتی گهگاهی خودش را «اسپانیایی» یا «آرژانتینی» معرفی می کرد تا از پیش داوری هایی که در مورد عرب ها وجود داشت در امان باشد. اما هر بار ناکام و سرخورده به خانه برمی گشت. پدر عبدل مانند بسیاری از عرب های آن زمان یک مغازه بقالی در نزدیکی مدرسه داشت که در آن با لباس های عربی کار می کرد. عبدل از لباس های عربی پدرش خجالت می کشید و همیشه مسیر رفت و آمدش را طوری انتخاب می کرد که از جلوی مغازه پدرش رد نشود و کسی آنها را با هم نبیند. عبدل سعی می کرد که فرانسوی را با لهجه پاریسی صحبت کند و هیچ نشانه ای از عرب بودنش به جا نگذارد. اما در نگاه جامعه فرانسه و پلیس فرانسه و گنگ های خیابانی فرانسه او چیزی جز یک «خربزه» نبود. یک شب عبدل همراه با خواهرش ثریا و عده ای از دوستان شان به وسط شهر رفتند تا در یک جشن بزرگی که در یکی از کلاب های شبانه پاریس برگزار می شد شرکت کنند. دربان های دم در کلاب گروه شان را از هم جدا کردند و فرانسوی ها را به همراه ثریا به داخل کلاب راه دادند و عبدل و دوستان عربش را پشت در نگه داشتند. عبدل اعتراض کرده بود که چرا خواهرم را راه می دهید و به من اجازه ورود نمی دهید؟! یکی از دربانها با پوزخند به او جواب داده بود که خواهرت یک «beurette» است (اصطلاحی که مردهای فرانسوی برای دخترهای «سکسی» عرب بکار می بردند) و تو یک «خربزه» هستی! و

ما در اینجا خربزه نمی خواهیم! عبدل با او دست به یقه شده بود و عده ای از دربان ها او را کتک زده بودند. عبدل زخم خورده و غمگین به خانه برگشته بود و تا نزدیکی های صبح که یک مرد فرانسوی خواهرش ثریا را در حالت مستی به خانه رسانده بود بیدار نشسته بود.

روز بعد عبدل را دیدم که در گوشه ای از حیاط مدرسه تنها نشسته و به هوا خیره شده و لبهایش را به حالت عصبی می جوید و گویا در فکر عمیقی فرو رفته است. می شد حدس زد که او دیگر به بن بست خورده و باید راه چاره ای برای بقای خودش در آن جامعه پیدا کند. زنگ آخر به صدا در آمد و همه دانش آموزان از کلاس ها خارج شدند و عبدل ناگهان از جایش بلند شد و با شتاب و عصبانیت به سمت ثریا رفت. با یک دست موهای خواهرش را محکم گرفت و با دست دیگر پشت سر هم به صورت او مشت و سیلی می زد و بر سرش فریاد می زد که «مگر تو یک دختر مسلمان نیستی؟! به چه حقی مشروب خوردی؟! به چه حقی رقصیدی؟! آن مرد فرانسوی کی بود که تو را دم صبح به خانه رساند؟!...». لهجه عبدل عربی شده بود و لا به لای جملاتش فحش های عربی به خواهرش می داد. لحظه ای که او را از ثریا جدا کردند و از آن پس، او دیگر تبدلی که همه می شناختند نبود بلکه در چشم بهم زدن بدون اینکه در عمرش یک رکعت نماز یا یک سوره قرآن خوانده باشد بدون اینکه بدانند که فلسطین در کجای نقشه جهان قرار دارد و بدون اینکه هرگز تعصبی نسبت به دین و مقدسات اسلام داشته باشد تبدیل به یک «مسلمان افراطی» یا یک «مسلمان بانلیو» شده بود. او با همان انگیزه و تحت همان شرایطی مسلمان شده بود که یک نفر عضو یک گنگ خیابانی می شود ...» (15)

در پایان می توان تأسی به «اوریا نا فالچی» روزنامه نگار فقید ایتالیائی کرد که در اوج غیظ «خشم و غرور» را نوشت و خام اندیشانه و کوردلانه خواستار نابودی اسلام بدلیل راه نداشتن به تمدن جدید شد.

فالچی که در دهه 70 «زندگی، جنگ و دیگر هیچ» را نوشت می بایست تا آن اندازه زنده می ماند تا بیرون از توهم آغشته به تعصب اش به این صرافت بیفتد بخش غالبی از جنگ و خشونت که عمری علیه اش نوشت محصول همان «تمدن جدید» استوار بر لیبرالیسمی است که با

استفاده ابزاری از هم جنسان وی دامن زننده به مناسبات نامتوازن سکس سالاری شده اند که شعار محوری اش «زندگی ، زن و دیگر هیچ» است و به اقتفا بیرون ماندگان و بیرون راندگان از این ضیافت بُزکشی زنانه (16) را بصورتی تبعی تا دروازه های جنگ و جنایت و شناعت مشایعت و راه بلدی و راه نمائی می کند.

- 1_ نگاه کنید به مقاله «فرجام و انجام انسان»
<http://bit.ly/1GGKrPw>
- 2_ نگاه کنید به مقاله «جنبش سکس سبز»
<http://bit.ly/1jzLZGE>
- 3_ نگاه کنید به قسمت سوم مقاله «تغار شکسته تهران»
<http://bit.ly/1AUuySD>
- 4_ نگاه کنید به مقاله «جنگ از مردمک عاصی شدگان»
<http://bit.ly/1QVspTV>
- 5_ نگاه کنید به مقاله گاگول ها»
<http://bit.ly/1l0hbNX>
- 6_ نگاه کنید به مقاله «بینوایان»
<http://bit.ly/1AdZfZ2>
- 7_ نگاه کنید به مقاله «حباب»
<http://bit.ly/1RolPoc>
- 8 _ نگاه کنید به مقاله «روزی نگاران»
<http://bit.ly/1rwpXGa>
- 9_ نگاه کنید به مقاله «از مجید سوزوکی تا اکبر گنجی»
<http://bit.ly/1DrOp0i>
- 10_ «ازدواج موقت و تاثیر آن بر تعدیل روابط نامشروع جنسی»
<http://bit.ly/1NCMYEb>
- 11_ نگاه کنید به مقاله «از مجید سوزوکی تا اکبر گنجی»
<http://bit.ly/1DrOp0i>
- 12_ نگاه کنید به مقاله «جاوید شاه»
<http://bit.ly/1B8xb64>
- 13_ نگاه کنید به مقاله «فرجام و انجام انسان»
<http://bit.ly/1GGKrPw>
- 14_ نگاه کنید به مقاله خواب بازی

<http://bit.ly/1x87fnW>

15_ نگاه کنید به «اسلام با نیو و گنگ های حومه نشین فرانسه»

<http://bit.ly/1Pq2V0f>

16_ نگاه کنید به مقاله «بدویت مدرن»

<http://bit.ly/1hWKZW6>

حصار در حصار

<http://bit.ly/1GNqZ6x>